

ز نیرو بود مرد را راسنی
زستی کژی آید و کاستی

تربیت کامل

ادراك و شعور باینکه این خاطرۀ بازگشت داده شده عملاً در گذشته واقع شده است.

هر معنی کلی که در ذهن حاصل شود مبتنی بر یک سلسله معانی جزئی و مدرکات حسی است که از راه حواس و بوسیله آلات حس یعنی بدن برای ما پیدا شده و در ذهن محفوظ مانده است.

این است که میگوئیم جمیع اعمال نفسی و امور شعوری تابع بدن و متوقف بر فعل و افعالهای بدنی است. علوم تجربی و تحقیق عصر جدید فرضها و خیال باقیهای علوم ماوراءالطبیعه و محادلات مدرستیون قرون وسطائی را کنار گذاشته میگوید دماغ عمل و مرکز نفس است و اعمال نفسی تابع تمام بدن است یعنی متوقف بر کار موزون و متناسب تمام اجزاء و اعضاء و قسمتهای بدن است.

در نظر اول این عقیده بسیار مادی بنظر میرسد زیرا بر حسب این عقیده «عالی» را تابع «دانی» قرار میدهند یعنی قوای روحی و فعالیت های ذهنی را فرع و محصول کار بدن میسازند ولی در واقع چنین نیست؛ ما ماهیت و طبیعت باطنی و ذات نفس و عقل کاری نداریم، تابعیت مطلقه فکر را هم بدن تصدیق نمیکیم و وارد این بحث نمیشویم که ماهیت و اصل روح و عقل چیست، از کجا آمده و یکجا خواهد رفت، تنها چیزیکه میگوئیم اینست که اعمال نفسی و فعالیت های ذهنی و آثار عقل و هوش، هر چه باشد و بهر شکلی در آید، تابع مغز است و مغز قسمتی از بدن است و عضوی است مانند کبد و قلب و ریه.

این اعضاء و قسمت های مختلف بدن مستقل نیستند بلکه همه اعضاء و اجزای آن یکدیگر مرتبط اند و علت و سستی یک عضو باقی اعضاء را هم کم یا است و ناتوان میسازد:

دگر عضوها را نماند فرار مغز وقتی کار خود را خوب انجام میدهد که یک مقدار خون پاک و سالمی با کیفیت و کمیت خاصی که در علم وظائفالاعضاء مقرر است در آن دوران کند. خون وقتی پاک و سالم خواهد بود که ریه ها بوسیله هوای پاک و سالم و آزادی آنرا صالح نموده باشند و جهازات دفع از قبیل امعاء و کلیه ها و جلد فضلات و سموم بدن را دفع کرده باشند الی آخر. این است که میگوئیم سلامت فکر متوقف بر سلامت اعضاء بدن و «فکر سالم در بدن سالم» است.

باید بدن را سالم و نیرومند نمود، هر چه در نیرو و مندی بدن کوشش شود کم است. باید این عقیده نادرست عجیب را که نسبت معکوسی بین نفس و بدن قائل است و جلای نفس را در ضعیف ساختن بدن میسر در رها کرد. باید بابوالفتح بستنی که پرورش بدن را نکوهش نموده میگوید «فانت بالنفس لابلجسم انسان» با اصطلاح خودش جواب گفت: پرورش جسم مقصود بالعرض است نه مقصود

با همه وسعتی که دامنه آموزش و پرورش یعنی تعلیم و تربیت جدید پیدا کرده است میتوان گفت خلاصه و جوهر تمام مباحث این علم در این یک شعر فردوسی مندرج است که میفرماید:

ز نیرو بود مرد را راسنی
زستی کژی آید و کاستی

و چه قدر جای خوشوقتی است که وزارت فرهنگ این شعر را یکی از شعار های خود قرار داده است. یکی از خصایص کلمات بزرگان این است که جنبه معنای آن همیشه بر لفظ راجح است. مثال این قضیه همین شعر مورد صحبت است.

مقصود دانای طوسی در آن شعر این است که استقامت و راستی و نجاح و رستگاری انسان بسته به نیرو و توانائی او است.

وظیفه آموزگاران نیرومند کردن جوانان است و البته آرزوی ما این است که آنها نیرومندتر از ما بشوند همانطور که پدران و معلمین ما آرزو مند بودند ما نیرومند تر از آنها باشیم.

ولی باید بخوبی دانست که نیروئی که سبب راستی و رستگاری مرد است کدام است و منظور از نیرومند کردن جوانان چیست. تصور میکنم مقصود حکیم طوسی با وسعت نظری که مخصوص یار است در این مقام سه قسم نیرو است:

نیروی بدنی

نیروی عقلی

نیروی اخلاقی

از مسلمات علم جدید و از مسائلی که مشکلی بهزارها تجربه است این است که «فکر سالم در بدن سالم است» این گفته از قبیل پند و اندرزهای تهاذیبی قوانین علوم طبیعی و حیاتی و یکی از اصول مهمه فیزبولوژی است.

علم روانشناسی یعنی معرفه النفس جدید معتقد است که اساس و مبنای هر فعالیت ذهنی و هر کیفیت نفسی و همه آن چیزهاییکه ما عقل و هوش و فکر و حکم و استدلال و منطق و تخیل و تاگر و احساس و اراده و عزم و غیره مینامیم بدن است زیرا اگر قوه حافظه نمی بود هیچ قسم کیفیت نفسی پیدانمیشد و اگر بدن نمی بود قوه حافظه و محفوظاتی متحقق نمیشد.

قوه حافظه خاصیت دماغی است که تأثیرات حسی را که در نتیجه حرکات دنیای خارج حاصل شده نگاه میدارد. این قوه نگاهداشتن اثر توأم است با خاصیت دیگر ذهن که عبارت است از توانائی ذهن بازگشت دادن خاطرۀ گذشته و استحضار آن بترتیب و شکلی که در گذشته حادث شده است با

بالذات؛ جسم را پرورش میدهم چون آلت فکر است، چون نفس در عمل محتاج بآن است.

اگر بخواهیم بدانیم که خواطر نفسی و کیفیات عقلی تا چه اندازه تابع حالات و حوادث بدنی و تغییرات فیزیولوژیکی است باید ملاحظه کنیم چگونه امراض و علل و کژوی و کاستی بدن سبب ضعف و تاریکی و گاهی از میان رفتن قوای نفسی است مثلاً باید دید چگونه ضربت شدیدی بیکه یا یک طرف الدم ناکهانی یا یک حمله عصبی یا خوردن مقداری الکل و مرفین و اطپر و امثال آن شعور را تاریک و مسکند نموده بالاخره از میان میبرند. یک تب ساده چه تغییری در شعور و ادراک و احساس و اراده انسان پیش میآورد، مختصر اختلال در عمل کبد یا انسداد عجاری صفرا چگونه یکفر معتدل خوش بین را عصبانی و بد بین نموده احساسات و افکار و آراء او را دیگرگون ساخته نظر او را از الف تا یاء در باره دنیا و گذشته و آینده حتی نسبت بکارخانه آفرینش تغییر میدهد.

ابتلای یک مرض مزمن، مسمومیت از چرک لته یا سایر منابع داخلی، یوست مزاج، بدکار کردن معده و غیره چه قدر شخص مبتلی را در همه چیز عوض میکند. بلی ارتباط قوای روحی با بدن بحدی زیاد است که حتی یک خوراک مسهل، یک فنجان قهوه و چائی، یک جرعه شراب، یک ساعت پس و پیش شدن غذا و دو لقمه بیشتر از معمول خوردن، چند لحظه کمتر از عادت خوابیدن و چیزهای کوچکتر عامل مؤثر محسوب است.

چگونگی دوران، کمی یا زیادی فشار خون بیشتر از جمیع اصول و گفته های علمای اخلاق در تصمیم و رفتار و حالات روحی مردم مؤثر است. بر حسب حالات مخصوصه بدن و اعصاب یکفر آدمی پهلوان باعداری است و آدمی دیگر جبان نابکار.

آسیب بفلان نقطه دماغ سبب فلان قسم اختلال در حافظه است و صدمه بفلان نقطه دیگر کیفیت دیدن را معطل میسازد.

هیچ عمل نفسی و فعالیت ذهنی نیست که یک قسم اعمال بدنی نداشته باشد و نیز هیچ تغییر عضوی نیست که سبب تغییر در کیفیات نفسی و موجب یک نوع عکس العمل در قوای ذهنی نشود.

حاصل این مقدمات این است که از بدن سست و ناتوان نمیتوان انتظار آثار فکری قوی داشت. فکر علیل علیل است بنابراین نیرومند کردن بدن وظیفه مهم عقلی و اخلاقی است.

بطوریکه گفته شد پرورش بدن و نیرومند ساختن آن مقدمه است برای نتیجه دیگری؛ میخواهیم بدن توانا باشد تا فعالیت های نفسی بیشتر و بهتر باشد تا بتوانیم بهتر فکر کنیم، بیشتر بفهمیم و در یرتو فهم و دانائی بهتر زندگی خود و سایرین را اداره کنیم و در جامعه فرد نافع و مفیدی بشمار رویم. اگر نیروی بدنی بخودی خود و بدون در نظر داشتن این نتیجه مقصود باشد یک نوع بازگشت به سالم حیوانی محسوب است. اگر خور و خواب و قوت بازو و

صلابت عضلات و توانائی تن تنها منظور باشد تمام آنها بنحو کاملتر و تمامتر نزد حیوانات موجود است.

خلاصه این همه اهمیتی که در دنیای متمدن بتربیت بدنی و ورزش داده میشود برای این است که جوانان بیشتر و بهتر مستعد رشد عقلی و فکری شوند و جامعه از افراد فهمیده ثرو صالحتری تشکیل بیابد.

در این موضوع دامنه صحبت وسیع است. علوم تربیتی، معرفه النفس، فریغه ذاتی آموزگار، حسن انتظام نگاههای فرهنگی و تجربه همه نشان میدهد که چه باید کرد.

برنامه های مدارس طوری ترتیب داده شده که این نتیجه بدست آید و همه مقدمه است برای اینکه هر چه بالقوه در حیات عقلی فرد مضمحل است بمقام فعلیت و ظهور در آید و حاجتی نیست که مادر این مقاله وارد ترتیب برنامهها و مباحث مفصلی که مربوط بعلوم تربیتی است بشویم.

خوشبختانه در این سالهای اخیر چند کتاب نفیس در موضوع علوم تربیتی از طرف استادان دانشگاه تهران نوشته شده و باتوجه وزارت فرهنگ بچاپ رسیده است. در این کتابها و همچنین در مجلاتی که از طرف وزارت فرهنگ منتشر میشود راهها و اصول آموزش و پرورش بتفصیل نشان داده شده است. در این مقاله فقط چند موضوع تذکر داده میشود و روی سخن بیشتر بمعلم است.

قبل از همه چیز این نکته را باید تذکر داد که موضوعیکه تدریس و تعلیم آن بما محمول است باید آنرا بخوبی بدانیم و بر آن احاطه داشته باشیم تا بتوانیم بخوبی بفهمانیم و عقول و افکار شاگردان خود را ترقی دهیم. واضح است که وقتی موضوع را خوب بدانیم خوب بیان میکنیم، چون خوب بیان کنیم خوب میفهمانیم، سخن مان دلنشین و جذاب میشود و شاگرد بشور و نشاط میآید و اگر غیر از این باشد:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
و نکته دیگر آنکه باید گوشید که درس در حکم اندود سطحی و ظاهری نباشد، بلکه عمق پیدا کند جزو شاگرد شود، داخل در تار و پود وجود او گردد و مرتب و منظم و منطقی باشد در شخصیت او تأثیر کند، خلاصه در رشد فکری و پرورش نیروی عقلی دانشجو مفید واقع شود.

حجم و کمیت معلومات چندانی اهمیت ندارد، کیفیت آن مهم است اشخاصی را می بینیم که یک کتابخانه کتاب خوانده اند ولی این معلومات بحدی غیر مرتب و آشفته و درهم و برهم وارد دماغ آنها شده که آنها را کج سلبه و خشک کرده، اسیر الفاظند، ذوق و فریحه ندارند و وجودشان با همه آن خواندنها نه برای خود آنها مفید است نه برای جامعه و خود آنها. حکم کتاب بزرگی را پیدا کرده اند که غلط صحافی شده باشد یعنی هیچ ربط و مناسبتی بین مطالب صفحات مختلف کتاب دیده نمیشود. چرا؟ برای اینکه معلمین آنها « بخوان » را مهم شمرده اند نه « بدان » را.

معلومات باید روح انسان را متبجح و بانشاط کند؛ « بدانند دل پیر بنا بوده

نه آنکه نشاط را خفه کند و سبب بد بینی و افسردگی شود.

دیگر از نکاتی که بسیار مهم است این است که باید شاگردان خود را با انصاف و معتدل بار آوریم، از تعصبات جاهلانه آزاد کنیم زیرا تعصب جاهلانه سبب جامد ماندن ذهن و سرچشمه کژی و کاستی فکر است، اصرار و تعصب در معلومات خود و «این است و جز این نیست» گفتن، مانع از تقدم و پیشرفت در علم است.

دماغ نو آموز باید طوری معتدل و پخته و روشن بار آید که همیشه احتمال بدهد که آنچه را او حتمی و مسلم و بدیهی انگاشته ممکن است غلط باشد عقیده او حقیقت صرفه کمال محض نیست، صد درصد حرف حساب پیش او نیست.

از طرف دیگر دماغ نو آموز باید چنان معتدل پرورش یابد که همیشه احتمال بدهد که حرف مدعی هم صد درصد غلط نیست و همان چیزی که بنظر او نهایت غرابت را دارد ممکن است درست و صحیح باشد با اقلاً اندک حقیقتی در آن موجود باشد، باید آن حقیقت را یافت.

یکی از اصول مهم تربیت خوب این است زیرا اگر مردم هر عهد با یقین کامل بمعلومات خود می چسبیدند و «اینست و جز این نیست» میگفتند هیچوقت علم ترقی نمیکرد و مردم دنیا تا ابد در پیرامون يك سخن باقی مانده بودند.

جمع مباحث متداول در بین اهل علم مورد تأمل است. باید آموخت که بین ما و یقین هزار فرسنگ است، سر بزرگ تکامل و عامل مهم پیشرفت هر معلومات علمی همیشه این بوده که اهل علم دو چیز را منظور نظر داشته اند؛ یکی احتمال عدم صحت سخن و دیگر احتمال صحت حرف مدعی.

دیگر از نکات مهم آن است که باید کوشید که در دانشجویان عشق بحقیقت پیدا شود تا علم را بخود بخود دوست بدارند نظرشان بلند تر از آن باشد که علم را فقط و فقط وسیله بدست آوردن منافع مادی بشمرند.

البته صحیح است که امروز علم انسان را تروتمند هم میکند، دیگر دوره فزون وسطی سیری شده است که میگفتند دو راه در جلو داریم یا کسب علم و یا کسب مال و در سر این دو راه یکی را باید انتخاب کرد، زیرا در آن دوره علوم کاملاً نظری بود جنبه عملی نداشت، بگذرد دنیا و معاش نمیخورد، اما امروز روز علوم تجربه‌ئی و تحقیقی است، علم وسیله زندگی و زندگی حاصل علم شده است.

نکته دیگر آنکه باید عقل عملی شاگرد را پرورش داد تا شخصیت او محفوظ بماند و از خیال باقی برهد، باید کار را در چشم آنها محترم جلوه داد. حاصل آنکه باید آنها را دانا کرد تا توانا شوند، باید فکر آنها را نیرومند کرد تا از نیرومندی بدن بهره ببرند.

از حیث ترتیب آخر همه نامبرده میشود ولی از جهت

۲ - نیروی اخلاقی اهمیت مقدم بر همه نیروها است.

بدست آوردن این نیرو هم از هر نیروئی مشکلتر است؛ با اصطلاح مردم

«ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل».

اگر اخلاق پست‌بندیده نباشد نیروی بدنی و نیروی عقلی نه آنکه سودی

نخواهد بخشید بلکه هر دو مضر واقع خواهد شد.

هیچ چیز در دنیا بخودی خود نه خوب است و نه بد باین معنی که نه «بد مطلق» هست و نه «خوب مطلق»، ظروف و احوال و اوضاع مختلفه است که چیزی را در يك حال خوب و مفید میکند و در حال دیگر همان چیز را بد و مضر میسازد مثلاً اگر شخصی از جهت بدن نیرومند باشد ولی از جهت اخلاق شرور و فاسد، چه قدر ضرر این شخص برای جامعه و برای خودش بیشتر است تا آنکه جسماً ناتوان و از غم بی آلتی افسرده باشد.

و نیز اگر شخصی نیروی علمی و فکری داشته باشد ولی با اخلاق رذیله و صفات ناپست‌بندیده متصف باشد آیا نمیگوئیم:

تبع دادن در کف زنگی مست به که باشد علم نادان را بدست عالم بد اخلاق برای جامعه بسیار مضر است.

مقصود از اخلاق خوب آداب سطحی معاشرت، رعایت عادات معموله، حرکات مصنوعی و تواضع های بی‌معنی و عوام فریبی های یمنه نیست بلکه مقصود احساسات پاک، نیات صحیح، ملکات فاضله، درست‌ی، راستی، عادات خوب، حقیقت دوستی، عشق بکمال، داشتن مطلوب عالی، اعتقاد و ایمان با اصول پست‌بندیم و امثال آن است.

با اخلاق فاضله و ملکات پست‌بندیده بدون علم میتوان زیست و نالاندازه‌ئی سعادت‌مند هم بود ولی علم بدون اخلاق حیات و سعادت فرد و جامعه را تأمین نخواهد کرد.

مونتسکیو در قرن هجدهم کتاب معروفی نوشت بنام «عقل عظمت و انحطاط روم» این کتاب یکی از شاهکار های تاریخ و ادب است. خلاصه و شیره این کتاب چند صد صفحه‌ئی در يك جمله مختصر این است که روم با داشتن نیروی اخلاقی دنیای قدیم را مقهور نمود و با از دست دادن آن اصول اخلاقی طعمه يك مشت قناری وحشی گردید در حالیکه روم در روز سیادت بر دنیای قدیم نه علوم و فوئی داشت نه نویسنده‌گان و فلاسفه‌ئی ولی در آن روز اخلاقی متنه داشت، اصول داشت، کمال مطلوبی نصب العین رومی بود، بشرافت ملی پا نگاه بود، وظیفه شناس بود، عملکرد خود را دوست میداشت، منافع جامعه رومی را بر مصالح شخصی برتری میداد. اما در دوره های انحطاط با آنکه وارث فلسفه و علم و صنعت یونان محسوب میشد و حکما و نویسندگان و خطبا و شعرا و خردمندان بزرگی در بین آنها پیدا شده بودند چون نیروی اخلاقی رومیان قدیم را از دست داده و از این حیث ناتوان بودند ستخوش هجوم قبایل وحشی شده بالاخره از میان رفت.

حاصل آنکه تربیت خوب آن است که کامل و جامع باشد و تمام قوای جوان را با رعایت اعتدال بموازات هم بسط دهد، کمال جوانان وقتی است که هر سه نیرو در آنها پرورش داده شود یعنی جسد و عقلاً و روحاً نیرومند باشند. پرورش يك یا دو نیرو بدون سومی مضر خواهد بود.

تهران - دکتر قاسم غنی